

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس خارج فقه

سال تحصیلی (۱۴۰۱ - ۱۴۰۲)

مشهد مقدس

توسط استاد:

سید ابوالفضل طباطبائی اشکذری

فقه‌المسجد (مسجد تراز انقلاب اسلامی)

درس سوم: (سه‌شنبه ۱۴۰۱/۰۷/۱۲؛ برابر با ۷ ربیع‌الاول ۱۴۴۴)

دلالت الروایات: القسم الاول من الطائفة الاولى

قبلاً در باب «دور المسجد في تعليم المجتمع»؛ بیان کردیم که در این مبحث به‌دنبال بیان نقش مسجد در آموزش جامعه هستیم. کلام بدین جا رسید که چه آموزشی در مسجد یا تحت اشراف آن برای مسجد تراز انقلاب اسلامی و تمدن‌ساز بایسته است. آیا مقصود از آن مطلق‌العلم است، یا علم‌الدین؟ اقوال و ادله‌ای این دو را بیان کردیم. ازجمله ادله‌ای که برای آن بیان کردیم روایات بود که می‌توان به آن تمسک نمود. در این باره سه طایفه روایت وجود دارد.

از طریق قرآن نتوانستیم راجح بودن مطلق‌العلم را اثبات کنیم، چراکه قرآن، علم دین را راجح معرفی می‌کند؛ علامه طباطبائی رحمته‌الله نیز در «تفسیر المیزان»، ذیل آیه «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۱؛ فرمودند: «العلم وعدمه مطلقان لكن المراد بهما بحسب ما ينطبق على مورد الآية العلم بالله وعدمه فإن ذلك هو الذي يكمل به الإنسان ويتنفع بحقيقة معنى الكلمة ويتضرر بعدمه، وغيره من العلم كالمال ينتفع به في الحياة الدنيا ويفنى بفنائها»^۲؛ علم داشتن و نداشتن هر دو مطلق آمده است و نفرموده، علم به چه چیز؛ لكن برحسب مورد آیه، مراد از آن علم به‌خداوند است [نه مطلق علوم]، چون علم به‌خداوند است که انسان را به کمال [اخروی و دنیوی] می‌رساند و [در حوزه‌ی حیات جامعه] نافع به‌حقیقت معنای کلمه می‌باشد و نداشتن آن نیز ضرر می‌رساند؛ [هیچ شکی در این نیست که اهل انتفاع از علم، افضل از اهل خسارت برای علم نداشتن هستند]؛ اما علوم دیگر مانند مال هستند که تنها در زندگی دنیا به درد انسان می‌خورد و با فناى دنیا فانی می‌گردد.

۱ - زمزم: ۹/۳۹.

۲ - ربک: المیزان، ج ۱۷، ص ۲۴۳.

در این باره نمی‌توانیم به قرآن استناد کنیم، زیرا دستان خالی است؛ پس باید به سراغ روایات برویم؛ همان‌طور که پیش‌تر نیز بیان کردیم، سه طایفه از روایات، قابلیت استدلال برای بحث ما را دارند که دلالت آن‌ها را باید احراز کنیم.

الاولی: الاخبار التي تدل على الزام الناس بتعلم العلم.

طایفه نخست: آن دسته روایات و اخباری است که مردم را به علم‌آموزی ملزم می‌کند. روایت «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»^۱؛ بخشی از طایفه‌ی نخست است. این که طلب العلم را الزام می‌کند، حتماً رجحان دارد و ممکن است با اثبات این الزام به وجوب برسد.

الثانية: الاخبار التي تدل على فضل العلم و فضل تعلمه.

طایفه دوم: آن دسته از روایاتی است که بر فضیلت علم و علم‌آموزی دلالت می‌کند. این دسته از روایات انسان را الزام نکرده است؛ اما از باب این که فضیلت و ارزش دارد، بدان توصیه نموده است.

الثالثة: الاخبار التي تدل على فضل مقام العلماء و عظمتهم.

طایفه سوم: روایاتی است که بر ارزش جایگاه علما و بزرگی آن‌ها دلالت می‌کند.

طایفه نخست نیز به سه دسته تقسیم می‌شود:

القسم الاول: الاخبار التي وردت بالفاظ الوجوب والفرض؛ روایاتی است که با لفظ «فرض» و «وجوب» وارد شده است.

القسم الثاني: الاخبار التي وردت بلفظ الامر او ما شابهه وتبين لنا وجوب التعلم؛ رواياتي است که با لفظ «امر» و

شبيه به آن آمده است و وجوب یادگیری را به ما نشان می‌دهد.

القسم الثالث: الاخبار الناهية عن ترك التعلم؛ رواياتي است که از ترک علم آموزی نهی می‌کند.

روایات طایفه نخست، به سه گونه ما را الزام می‌کند:

١- الاخبار التي وردت بالفاظ الوجوب والفرض؛ رواياتي که با الفاظ «وجوب» و «فرض» وارد شده است.

٢- الاخبار التي وردت بلفظ الامر او ما شابهه و تبين لنا وجوب التعلم؛ رواياتي که با لفظ «امر» و شبيه به آن

وارد شده و وجوب تعلم را برای ما تبیین کرده است؛ مانند: «اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ»^١؛ که امر بر وجوب دلالت می‌کند.

٣- الاخبار الناهية عن ترك التعلم؛ رواياتي که ما را از ترک تعلم و یادگیری نهی کرده است.

قسم نخست از طایفه اول را که نزدیک به سی روایت است بیان کردیم که بسیاری از آن‌ها از منابع شیعه نقل شد و سند آن‌ها نیز مورد بررسی قرار گرفت و بیان کردیم که این روایات به تنهایی قابل اعتماد نیستند؛ اما از باب قاعده‌ی «ضم الاحادیث»^٢ که با ضمیمه کردن آن‌ها به یکدیگر به حد استفاضه می‌رسد و در آن هنگام دیگر نیازی نیست که حتماً بررسی سندی را انجام بدهیم و می‌توان به آن‌ها من حیث المجموع از حیث سندی اعتماد نمود.

بررسی روایات از حیث دلالت

آیا روایات دسته نخست بر مطلوب ما که رجحان مطلق تعلم العلم یا تعلم مطلق العلم است دلالت می‌کند یا خیر؟

«لا شك في أنَّ دلالة هذه الروایات ليست واضحة»؛ شکی نیست که دلالت مجموعه‌ی این روایات بر مدعا واضح

نیست. مدعا رجحان مطلق تعلم علم است. پس به جهت واضح نبودن بر مطلوب دلالت نمی‌کند، زیرا عدم وضوح

١ - مشکاة الأنوار في غرر الأخبار، ص ١٣٥.

٢ - ر.ک، مکاسب محرمة (اعراف)، ج ٩، ص ٥٢٧؛ فقه تربیتی، ج ٢، ص ٦٦-٦٧.

آن‌هم این است که اقوال متعدده‌ای در ذیل همین روایات وجود دارد: مقصود از «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» کدام علم است؟ آیا مقصود مطلق العلم است یا انواع العلم؟

جناب غزالی در کتاب احیاء العلوم^۱ پس از نقل چند حدیث می‌گوید: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَقَالَ أَيْضاً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ وَاخْتَلَفَ النَّاسُ فِي الْعِلْمِ الَّذِي هُوَ فَرَضٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَتَفَرَّقُوا فِيهِ أَكْثَرُ مِنْ عَشْرِينَ فِرْقَةً وَلَا نَطِيلَ بِنَقْلِ التَّفْصِيلِ وَلَكِنْ حَاصِلُهُ أَنَّ كُلَّ فِرْقٍ نَزَلَ الْوَجُوبُ عَلَى الْعِلْمِ الَّذِي هُوَ بِصَدَدِهِ فَقَالَ الْمُتَكَلِّمُونَ هُوَ عِلْمُ الْكَلَامِ إِذْ بِهِ يَدْرِكُ التَّوْحِيدَ وَيَعْلَمُ بِهِ ذَاتَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَصِفَاتِهِ وَقَالَ الْفُقَهَاءُ هُوَ عِلْمُ الْفَقْهِ إِذْ بِهِ تَعْرِفُ الْعِبَادَاتُ وَالْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَمَا يُحَرِّمُ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَمَا يَحِلُّ وَعِنَا بِمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْآحَادُ دُونَ الْوَقَائِعِ النَّادِرَةِ وَقَالَ الْمُفَسِّرُونَ وَالْمُحَدِّثُونَ هُوَ عِلْمُ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ إِذْ بِهِمَا يَتَوَصَّلُ إِلَى الْعُلُومِ كُلِّهَا وَقَالَ الْمُتَصَوِّفَةُ الْمُرَادُ بِهِ هَذَا الْعِلْمُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ هُوَ عِلْمُ الْعَبْدِ بِحَالِهِ وَمَقَامِهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ رَسُولُ خُدا ﷺ فرمودند: طلب علم بر هر مسلمانی واجب است؛ و همچنین فرمودند: علم را طلب کنید ولو در چین باشد؛ و مردم در علمی که بر هر مسلمانی فرض شده است اختلاف کرده‌اند و در این افتراق به بیش از بیست فرقه رسیده‌اند. کلام را طولانی نمی‌کنم؛ اما برخی وجوب را بر آن علمی ذکر کرده‌اند که خودشان درصدد آن بوده‌اند؛ مثلاً متکلمین به آن علم کلام گفته‌اند، زیرا به واسطه‌ی آن، توحید درک می‌شود و به‌خدای عزوجل علم پیدا می‌کند. فقها گفته‌اند: علم فقه است، زیرا به سبب آن عبادات و حلال و حرام و آنچه از معاملات که حلال و حرام شمرده است شناخته می‌شود. مفسرین و محدثین می‌گویند: علم کتاب و سنت است، زیرا به واسطه‌ی آن‌ها انسان به سایر علوم می‌رسد. متصوفه گفته‌اند: مقصود از آن همین علمی است که ما داریم و علم باطنی ماست. همین‌طور دیگران نیز حرف‌هایی را بیان کرده‌اند که دیگر به آن‌ها نمی‌پردازیم.

در هر صورت این مطالب حکایت از این می‌کند که دلالت این روایات واضح و روشن نیست و خودمان باید این روایات را بررسی کنیم و علت عدم وضوح را بشناسیم، زیرا نمی‌خواهیم به عنوان یک مقلد حرفی را که برخی‌ها همچون غزالی گفته‌اند بیان کنیم، بلکه می‌خواهیم ببینیم آیا این روایات می‌تواند دلالت بر مدعای ما بکند یا نمی‌تواند؟ این مطلب واضح نیست و ما هم قبول داریم که وضوح دلالتی ندارد، «لأن المفردة التي كانت مشتركة بين جميع الروايات والنصوص هي عبارة عن مفردة (العلم) في (طلب العلم فريضة) وفي مقام الدلالة لابد من الالتفات والفحص عن معني هذه المفردة وهي العلم؟»؛ زیرا آن واژه‌ای که بین همه‌ی این روایات - (۲۰-۳۰ روایت) که درباره طلب علم وجود دارد - مشترک است واژه‌ی «العلم» است که در «طلب العلم، اطلبوا العلم» مشترک است.

در مقام دلالت باید ببینیم که اصل این علم چیست و به چه چیزی گفته می‌شود؟ در قرآن و روایات از علم به چه چیزی تعبیر شده است؟ یعنی بر چه چیزی اطلاق شده است تا بگوییم که آنچه واجب شده آیا این علم است؟ آیا آن‌ها بر مدعای ما دلالت می‌کند یا خیر؟

از نگاه قرآن و روایات، مفردة «العلم»، در سه معنا به کار رفته است؛ البته مقصودمان واژه‌ی «العلم» بدون قرینه و قید است. هنگامی که در «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»؛ واژه‌ی «العلم» مطلق و بدون قرینه آورده شده، در سه معنا به کار رفته است:

الأول: مطلق العلم.

الثاني: علم الدين؛ اي المعارف الدينية.

الثالث: العلم الذي اقترن بالعمل.

نخستین برداشت این است که علم را به معنای مطلق العلم می‌دانند که ادعای ماست و در برخی جاها از واژه‌ی

«العلم»، اراده‌ی مطلق العلم شده است.

برخی دیگر نیز از واژه‌ی «العلم»، اراده‌ی علم دین و معارف دینی کرده‌اند و معتقدند آنچه از آیات و روایات که اراده شده، احکام و حقایق دینی است.

سومین چیزی که از علم اراده شده، علم مقترن با عمل است. گفته‌اند: علم؛ اما مقصودشان علمی است که به آن عمل کنیم؛ علمی که با خشیت (خداترسی) و اخلاق همراه باشد؛ یعنی علم به‌ضمیمه‌ی اخلاق، خشیت و معنویت. بررسی مصادیق این سه مفصل خواهد بود.

سه‌گونه علم در قرآن و روایات آمده است. «فبعد هذه المقدمة يجب أن نبحت عن مراد المعصوم من استعمال مفردة العلم؟» پس از این مقدمه باید از این بحث کنیم که مراد معصوم علیه السلام از واژه‌ی «العلم» در «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» چیست؟ و کدام معنا را اراده کرده است؟

راهکار علمی آن این است: ما دلیلی به نام «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» داریم که با تنوع اختلاف در نقل وجود دارد؛ پس از بررسی سندی دانستیم که آن‌ها به‌صورت یک‌به‌یک قابلیت اعتماد ندارند، بلکه من حیث المجموع و با ضمیمه شدن به همدیگر می‌توانیم به صدورشان از معصوم اعتماد کنیم؛ اما این که آیا بر مدعای ما دلالت می‌کنند یا خیر؟ باید احتمالات را بررسی کنیم:

بناء على الاحتمال الأول فتدل على رجحان تعلم مطلق العلم؛ یعنی اذا وردت مفردة العلم في حديث (طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ)؛ یعنی تدل على أنه يجب عليك واجبا تعيينيا تعلم مطلق العلم آیا كان العلم من العلم الديني و غيره:

احتمال نخست این است که بگوییم بر رجحان تعلم مطلق العلم دلالت دارد؛ یعنی یادگیری همه‌ی علوم بر مسلمانان واجب است؛ افزون بر این که هنوز بر صحت یا عدم صحت دلالت این کلام در خارج بحث است؛ یک تعارض درونی نیز دارد و آن این که طلب العلم بر یک انسان تکلیف می‌کند، و او مکلف می‌شود که همه‌ی علوم را یاد بگیرد؛ اما آیا وی توانایی انجام این کار را دارد؟! او به‌هیچ‌عنوان این چنین توانایی را ندارد که همه‌ی علوم را یاد بگیرد، زیرا این تکلیف ما لایطاق است؛ «و التکلیف لابد و أن يكون مقدورا للمكلف و اذا كان خارجا عن قدرة

المكلف فمستحيل و لا یصدر من حکیم؛ و تکلیف باید در توانایی مکلف باشد و اگر خارج از توانایی او باشد غیرممکن خواهد شد و این کار از خدای حکیم صادر نمی‌شود؛ پس احتمال اول نادرست است.

احتمال اول در «طَلَبُ الْعِلْمِ» پذیرفتنی نیست؛ مگر اینکه در آن تصرفاتی را انجام بدهیم. همان‌گونه که بیان کردیم، بنا بر احتمال اول مراد از واژه‌ی «الْعِلْمُ» مطلق علوم بود و ما نمی‌توانستیم همه‌ی علوم را یاد بگیریم، زیرا تکلیف ما لا یطاق می‌شود؛ بنابراین نمی‌توانیم بپذیریم که مقصود از «طَلَبُ الْعِلْمِ»، یعنی یادگیری همه‌ی علوم واجب است، مگر این‌که در یکی از دو طرف حدیث تصرف کنیم، یا در مفرده‌ی «الْعِلْمُ» تصرف کنیم و یا این‌که در واژه‌ی «فَرِیضَةُ» تصرف داشته باشیم و بگوییم که مقصود از فریضه در اینجا وجوب و الزام نیست، بلکه مقصود استحباب است؛ یعنی یادگیری همه‌ی علوم برای ما رجحان و استحباب دارد و حال آن‌که این خلاف ظاهر است، چراکه فریضه در وجوب تصریح دارد و علاوه‌براین در وجوب عینی نیز ظهور دارد.

اولاً و بالذات، ظهور فریضه در وجوب عینی است؛ یعنی هرکسی خودش باید به این امر بپردازد؛ و وجوب کفایی نمی‌شود؛ زیرا انصراف از معنای ظاهر بدون وجود قرینه، تکلف و تعسف دارد.

موسسه علمی فرهنگی
فقه‌پژوهان